

فمینیسم ایرانی و زنان اقلیت اتنیکی / بخش نخست زنان ترک آذربایجان

۱۸ بهمن ۱۳۹۴

آیا فمینیسم ایرانی، جنبشی یکدست و همگن است؟ آیا دغدغه‌ها و مطالباتی که فمینیست‌های ایرانی در کمپین‌ها، مقالات و سخنان خود مطرح میکنند، درون کل جنبش، یکسان و مشابه است یا تفاوت و گوناگونی زنان ایران در اقلیتهای قومی و اتنیکی باعث لزوم تشکیل فمینیسم‌های منطقه‌ای و محلی شده است؟

سه تن از فعالان مسایل زنان ترک از منظرهای گوناگون به این مساله پرداخته‌اند.



"جنبش زنان آذربایجان" یک نیاز است

سیمین صبری- فعال حقوق ملی و فعال حقوق زن آذربایجان

ضرورت «جنبش زنان آذربایجان» از کجا ناشی می‌شود؟ در رابطه باهدف فعالیت فمینیستی لازم است روشن کنیم که با توجه به تفکر موج سوم فمینیستی دقت نظر به مناسبات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی یک جامعه و راهکارهایی برای آن از زاویه نگاه فمینیستی یکی نیست. به بیان دیگر هر جامعه به تناسب رشد اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش راهکارهای مختص خویش را برای پیشبرد فعالیت فمینیستی در پیش می‌گیرد.

فعالیت فمینیستی باوجود اینکه بایستی بر یک نگاه جهانی از فمینیسم تکیه کند، اما راهکارهای آن برای هر منطقه و هر جامعه باید مختص خود آن منطقه و یا جامعه باشد. به عنوان مثال راهکار فمینیستی جامعه سوئد نمی‌تواند راهکاری پیش‌رونده در مناسبات اجتماعی در پاکستان و یا همچنان که راهکارهای فمینیستی در پاکستان و اندونزی نیز نمی‌تواند راه‌گشای اندونزی باشد فعالیت فمینیستی در هلند و یا دانمارک باشد. در داخل ایران نیز راهکارهای فمینیستی برای

آزربایجان، بلوچستان و یا کردستان نمی‌تواند برای فارس (فارس ستان) نسخه مناسب فمینیستی باشد. فعالیت فمینیستی نمی‌تواند بر گونه‌ای از کلی‌گویی‌های جهان‌شمول برگرفته از جوامع پیشرفته غربی و یا تعدادی نخبه فکری تکیه کند.

فمینیست‌ها بایستی جهانی بیندیشند، اما منطقه‌ای عمل نمایند و راهکارها و تاکتیک‌ها و برای نمونه یک فعالیت بسیار. تکنیک‌های پیشرفت کار فمینیستی را در جامعه خود پیش ببرند مهم فمینیستی برای یک زن آزربایجانی خلق ادبیات فمینیستی به زبان ترکی در این سرزمین است. کاری که جامعه فارس طی ۸۰ سال حاکمیت دولت فارسی موفق به ایجاد آن شده و یا حداقل نطفه‌های اولیه ادبیات فمینیستی را طی فعالیت سالیان خود به وجود آورده است. بنابراین، در مقطع زمانی کنونی، برای یک فمینیست فارس، خلق ادبیات فمینیستی یک فعالیت فی‌نفسه تلقی نمی‌شود، چراکه این فعالیت کاری انجام‌شده و یا کاری در مراحل آغازین نیست. اما برای زن ترک در آزربایجان و حتی زن بلوچ و کرد و عرب خلق ادبیات فمینیستی که بر زبان آن‌ها تکیه کرده باشد یک فعالیت اساسی به حساب می‌آید. از این زاویه می‌تواند دردهای متفاوت این جوامع را نیز به‌مثابه راه‌هایی که فمینیسم در این مناطق با درک آن دردها می‌تواند تاکتیک و تکنیک موردنظر را برای پیشبرد هدف خویش در نظر بگیرد، نیز مواردی است که نمی‌تواند در فعالیت کلی «همه باهم» به این مهم نائل آمد. به سخن دیگر فعالیت زنان غیر فارس با زنان فارس و تشکل‌های فارسی عملاً مستحیل شدن زبان غیر فارس در میانه این فعالیت‌هاست. حتی زنان غیر فارس نیز فعالیتشان در یک تشکل و حتی در یک صفحه فیس بوکی عملاً مقدور نیست. همکاری میسر است، اما درونی شدن این جمعیت‌ها در فعالیت فمینیستی، به دلایلی که بالا برشمردم، مقدور نیست.

شاید درست‌ترین کاری در شرایط کنونی برای زن آزربایجانی، فعالیت فمینیستی در و یا برای جغرافیای آزربایجان است. همچنان که یک فمینیست زن کرد و یا عرب می‌تواند با این جنبش همکاری کند، یک زن ترک نیز می‌تواند در فعالیت فمینیستی دیگر خلق‌ها همکاری داشته باشد. هدف این فعالیت بایستی «زن ترک آزربایجان» باشد و بر زبان ترکی تکیه کند. زنان غیر ترک در آزربایجان می‌توانند و بایستی در این فعالیت‌ها شرکت کرده و یا حتی تشکل‌های مستقل خود را داشته باشند. این نگاه به فعالیت فمینیستی در آزربایجان به معنی جداسازی فعالیت زنان در کل ایران نیست. بلکه برعکس آن به معنی تعمیق فعالیت فمینیستی در میان تمامی زنان و با زبان خود آن‌هاست. و به مراتبی که فعالیت‌های فمینیستی در مناطق مختلف ایران شکل و شمایل یک فعالیت دینامیک را به خود بگیرد، همکاری میان این جنبش‌ها، یعنی جنبش‌های متعلق به حقوق زنان در مناطق ملی مختلف و برای پیشبرد فعالیت فمینیستی یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر است. به‌بیان‌دیگر، فمینیسم پل اتصال و اتفاق زنان با تشکل‌های مستقل آنان از مناطق ملی مختلف در این شیوه فعالیت فمینیستی از سوی دیگر مرکزگرایی فعالیت فمینیستی. ایران می‌تواند و باید باشد را محدود می‌کند و فمینیسم را با زبان زنان مناطق مختلف در ایران و به زبانی زنانه بیان می‌دارد و دامنه آگاهی فمینیستی را در گستره تمامی این سرزمین‌ها می‌پراکند. در این بیان من

هدف فعالیت فمینیستی را تکیه بر نیازهای مناطق مختلف و متناسب آن مناطق قلمداد کرده و مخاطبان فمینیسم را زبان و مناطق ملی مختلف ایران میدانم.



فمینیسم ایرانی و زنان اقلیت

سوئیل سلیمانی- فعال حقوق زنان

"به عنوان یک زن من هیچ کشوری ندارم. به عنوان یک زن من هیچ کشوری نمی‌خواهم. به عنوان یک زن کشور من تمامی دنیاست."

این نقل قول از ویرجینیا وولف از رمان "سه گینی" تاریخ مبارزه زنان در اروپا و آمریکا را نشان می‌دهد که برای حقوق خود مجبور به شروع مبارزه‌ای جداگانه شدند. اما بنظر من شعاری بجا برای مبارزه امروزی فمینیسم و خواهری جهانی است. البته فمینیسم ایرانی هنوز خواهری (فارس- شیعی) و حفظ تمامیت ارضی محدود کرده و زنان اقلیت- گروه خود را به هویت ایرانی های اقلیت سازی شده- که هویت آنها در تضاد با تعریف هویت ایرانی است را با نام قوم‌گرایی به حاشیه می‌راند. در ادبیات فمینیستی ایران کمتر به تجربیاتی از زنان ترک آذربایجانی در رابطه با نژادپرستی و استعمار داخلی از دوره پهلوی تا کنون اشاره شده، یا تجربه‌های متفاوت آنها از طبقه‌های متفاوت ظلم و ستم در مقایسه با زنان فارس و مرکز نشین کمتر بررسی شده است. تلاش در آفرینش و ساخت دولت‌ملت ایرانی و هویتی بنام ایرانییت با به حاشیه راندن ائتتیکهای غیر فارس، مذاهب غیر شیعی و غیر مسلمان و حاشیه سازی میلیونها انسان در فقر، با تحمیل اراده سکوت فمینیسم مرکزگرا در مقابل اقلیت امتیازدار بر حاشیه سازی شده‌ها امکان پذیر شده است این حاشیه سازی را نمی‌توان با اصول فمینیسم جهانی و پست مدرن مطابق دانست. درحالی که فمینیسم با هم‌صدا شدن با به حاشیه رانده شده‌ها قادر است تبعیض‌ها را درک کرده و درصدد رفع

آن برآید. ادبیات فمینیسم در ایران، هویت زن ایرانی را فارس و شیعه معرفی کرده و در مقابل اقلیت‌ها و در کنار همان سیستمی قرار گرفته که او را به عنوان جنس دوم به حاشیه رانده است.

از نظر من حرکت فمینیستی در ایران باید بتواند بنیانهای دولت-ملت ایرانی متکی بر هویت ایرانی را که درون مایه آن را نظام قوم‌گرای پدرسالار و مذهب‌گرا تشکیل می‌دهد را زیر سوال ببرد، چرا که استبداد با تکیه بر این هویت افسانه‌ای، جامعه را در جهت اهداف استبدادی خود چه در شکل پادشاهی و چه تئوکراتیک (دین‌سالار) بازتولید کرده است. نبود تعریفی نوین از دولت‌ملت ایرانی و ایرانیت باعث می‌شود که این دور و تسلسل استبداد در اشکال مختلف خود را باز تولید کند. هیچ تضمینی بر این نیست که نیروهای سیاسی خواهان تغییر شکل حکومت تئوکراتیک امروزی از چپ گرفته تا ملی‌گرایان این استبداد را به شکلی جدید و بر اساس ایدئولوژی خود بازتولید نکنند. در فضای روشنفکری و حرکتهای اجتماعی امروزی در ایران نیز، چشم اندازی از تغییر اساسی و ریشه‌ای مشکلات تفکری و سیستماتیک دیده نمی‌شود. بدین دلیل اولین و اساسی‌ترین مسئله فمینیستها باید برکنند و زیر سوال بردن بنیادها و نهادهای استبدادی و مفاهیمی باشد که استبداد با تکیه بر آن خود را باز تولید می‌کند. مرکزگرایی اداری، مرکزگرایی هویتی که تمام مکانیزمهای کنترل قدرت را در دستان اداره مرکزی یعنی سیستم دولتی متمرکز و در دستان هویت‌های مرکزی (اتنیک، مذهبی، جنسی و طرز زندگی) قرار می‌دهد، باید از اساس زیر سوال برده شوند. بدون در هم کوبیدن این بنای استبدادی و مرکزی که سیاهچالی از قدرت را شکل داده، که در آن سرعت تغییرات بسیار سنگین است، نمی‌توان بنیادی جدید را ساخت. در مرکز قرار دادن دولت-ملت ایرانی و هویت ایرانی، فمینیستهای مرکز را در دام ناسیونالیسم ایرانی (فارسی-آریائی) گرفتار کرده و آنان را از عنصر مرکزی یعنی انسان و حقوق انسانی که فمینیستها باید بر آن تاکید کنند دور کرده و در صف ناسیونالیسم ایرانی که شدیداً آلوده به نژادپرستی هست قرار داده است. بی‌شک با چنین ذهنیتی که ریشه در تبعیض دارد نمی‌توان همکاری برابری بین فمینیست‌های مرکز و اقلیت‌ها داشت. حتی اگر همکاری صورت گیرد این همکاری یک نوع تنیدن تور اسارت و قبول تبعیض می‌باشد، این در حالی است که فمینیسم خواهان بر چیده شدن تبعیضات موجود در تمام ابعاد زندگی اجتماعی است.

فمینیستهای مرکز، که در واقع می‌توانیم به آنان فمینیستهای قوم‌گرای فارس بگوییم باید تعریف قومی از ایران و ایرانیت را رد کرده و پیشنهادهای عملی فمینیستهای مردمان سرکوب شده، انکار شده را به عنوان یک آلترناتیو جدی وارد ادبیات فمینیستی ایران کنند. نه اینکه با ملت‌سازی قوم فارس و قوم خواندن دیگر مردمان در صف ناسیونالیستهای فارس و قوم‌گرایان فارس فمینیستهای فارس باید از امتیازات ناحق و غیر انسانی خود، که ناشی از نژادپرستی، قرار گیرند سیستماتیک در ایران است، فراغت حاصل کرده و دیگر زنان کشور را به عنوان مردمان با حقوق برابر و مساوی قبول و در هم سطح‌سازی تمام ساکنان ایران بخصوص زنان اقداماتی عملی انجام دهند. بی‌شک ما با رد تاریخ رسمی و ادبیات رسمی و زبان رسمی حاکم می‌توانیم در نقطه‌ای قرار بگیریم که بتوانیم تصویری از آینده مشترک داشته باشیم. سوال اساسی این است که

زنان ایران چقدر در تعریف هویت امروزی کشور و عناصر هویتی آن اشتراک داشته اند؟ اگر ما این هویت و عناصر هویتی آنرا را نتوانیم بر اساس منافع همه ساکنان کشور خصوصا زنان تعریف کنیم، پس این مبارزه برای چیست؟ بنابراین اولین اقدام عملی برای گشایش پنجره ای از امید به آینده ای برابر، دمکراتیک و عادلانه و حقوقی بر اساس بیانه های حقوق بشر رد هویت امروزی است که بر همه ما با توسل به ابزارهای نرم و خشن تحمیل شده است.



دغدغه های فمینیسم هویت طلب

ترکمن گمیچی- فمینیست ترک

یکی از چالشهای اساسی فمینیست ها در دنیا موضوع زنان اقلیت است. این درست نقطه تلاقی فعالان حقوق زنان و مدافعان حقوق اقلیت های اجتماعی است جایی که هر دو گروه اقلیت یعنی زنان به عنوان اقلیت جنسیتی و اقلیت های اتنیک نیاز به برقراری گفتگوهای سازنده برای تجمیع نیرو و پتانسیل هر دو گروه دارند تا نه تنها از توان و ظرفیت های یکدیگر بهره مند شوند بلکه با اشتراک گذاشتن تجربیات هر دو گروه بر دانسته های خود بیافزایند. در کشورهایی که جریان های فمینیستی منسجم تری دارند این مسئله تا حد زیادی از طرف فمینیستها مورد توافق است ولی به نظر می رسد هنوز به اندازه کافی مورد توجه فعالان زن و فمینیست های ایرانی قرار نگرفته است.

نباید از نظر دور داشت که تفاوت های هویتی در منطقه خاورمیانه بیشتر از نوع اتنیک است و نه از نوع نژادی. نظر بر اینکه هر جنبش و فرایند اجتماعی با توجه به شرایط حاکم بر جامعه، زبان و لغات مورد نیاز خود را تولید می کند، فمینیسم ایرانی ناگزیر از تولید عبارت “فمینیست هویت طلب” می باشد. اما اولین سوالی که به ذهن خطور می کند این است که خواسته های یک فمینیست هویت طلب چیست؟ چگونه می توان اینترسکشنالیتی و یا مفهوم تقاطع را برای زن اقلیت ایرانی تعریف و حقوق تضییع شده از زن اقلیت را مورد بررسی قرار داد؟ آیا می توان از معیارها و شیوه های مبارزات فمینیست های رنگین پوست برای تبیین موقعیت زن اقلیت اتنیک بهره جست؟

با این مقدمه تلاش دارم بخشی از دغدغه های زنان فمینیست هويت طلب را مطرح کنم ، بی شک تلاش برای ایجاد یک گفتگوی سازنده و زبان مفاهمه کمک بسیاری به پیشبرد اهداف فمینیستهای ایرانی خواهد کرد. هويت طلبی بخش قابل توجهی از مطالبه یک زن فمینیست هويت طلب است در واقع هر دو بخش این عبارت از وزن برابر در مبارزات یک فمینیست هويت طلب برخوردار است. از آنجایی که هويت خود دارای لایه های متعددی است در اینجا لازم است تعریف واحدی از هويت داشته باشیم و بر اساس آن به تعریف دغدغه های فمینیست های هويت طلب پردازیم. در این یادداشت کوتاه قصد ندارم به تفکیک لایه های مختلف هويتي و نیازهای برآمده از هر یک پردازم لذا ناگزیر از بیان این مسئله هستم که عبارت هويت در ادامه این متن اشاره بر هويت اتنیکی داشته که در ایران غالباً با تمایز زبانی قابل مشاهده است.

فمینیست های هويت طلب در پیگیری مطالبات زنان دو گروه را به عنوان جامعه هدف خود در نظر می گیرند زنان جامعه روستایی و جامعه شهری. باید در نظر داشت، با وجود اینکه منشا تبعیض اتنیکی در هر دو گروه یکسان است با این حال تاثیر تبعیض در زندگی انها متفاوت خواهد بود. لذا به نسبت پراکندگی زنان در هر این دو گروه (روستایی و شهری) نیازهای اتنیکی دو اتنیک متفاوت در نگاه اولیه ممکن است کمی متفاوت به نظر برسد. به عنوان مثال نیازهای زن ترک و زن عرب و زن کرد به دلیل پراکندگی جمعیت شهری و یا روستایی در بررسی کلان ممکن است متفاوت به نظر برسد.

زن غیر فارس روستایی

زن غیر فارس روستایی به لحاظ دسترسی به امکانات تحصیلی، پزشکی و رفاهی در محرومیت قرار دارد اما حتی در آموزش ابتدایی به مراتب در وضعیت دشوارتری نسبت به همتهای فارس زبان خود قرار دارد. او بی سواد است با این حال از برنامه تلویزیون هم نمی تواند به صورت موثر استفاده کند. محرومیت از برنامه تلویزیون نه تنها امکان فراگیری بسیاری از مهارت ها را از او گرفته بلکه هر روز به او یادآوری می کند که بی سواد است. او خود را مقصر می داند در حالیکه خود در این قصور نقشی نداشته است او با نوه شهرنشین خود که فارسی حرف می زند قادر به برقراری ارتباط کلامی نیست، رابطه او با نوه ها و فرزندانش گسسته است. او تنهاست و خود را در این تنهایی مقصر می داند.

زن غیر فارس شهری

زن غیر فارس شهری در سیستمی رشد پیدا کرده که هیچ اطلاعاتی در مورد زبان و تاریخ و افتخارات خود ندارد تاریخ به مصادره گروه فرهنگی اکثریت درآمده او هیچ افتخاری برای عضویت در گروهی که به آن متعلق است پیدا نمی کند، شاید بشود گفت که درجه ای احساس ناسیونالیستی در میان تمام ملل وجود دارد و میزانی قابل قبولی از حس ناسیونالیستی حتی باعث تولید اعتماد به نفس در مواجهه با افراد و مناسبات اجتماعی انسانهاست این حس به انها کمک می

کند در مواجهه با ملیت‌های دیگر با احساس راحتی بیشتری ارتباط برقرار کنند و یک ارتباط سازنده بر اساس کرامت هر دو طرف شکل می‌گیرد. این مسئله در واقع آگاهانه نیست و در ناخودآگاه انسانها وجود دارد اما زن شهری غیر فارس از سویی خود می‌داند که تفاوت‌هایی با زن اکثریت دارد چون اساساً این تفاوت با تفاوت زبان بطوری ذاتی ایجاد می‌شود اما از طرفی او هیچ افتخار و کرامتی برای “خود غیر فارس” خود قائل نیست، او دوست دارد در تیم برنده‌ها واقع باشد بنابراین دست به انکار خود می‌زند و انمود می‌کند او همانی است که گروه برنده است و برای اینکه هر چه بیشتر شبیه باشد اقدام به فراموشی خود می‌کند در این پروسه مسموم اجتماعی شدن، او خیلی چیزها را از دست داده است.

زن غیر فارس شهری که از سویی مورد بی‌توجهی رسانه‌ای است فعالیت‌های اجتماعی او در صورتیکه مطابقت کامل با زنان مرکز نداشته باشد نادیده گرفته می‌شود. رسانه‌ها با حذف او از عرصه تصویر و اخبار تلاش دارند تا حرکت اجتماعی که او به آن متعلق است را عقیم نشان دهند بنابراین دست به سانسور او می‌زنند، حضور او نباید در کنار مردان دیده شود او در مبارزه خود دست یاری هیچ رسانه‌ای را به همراه خود ندارد.

اینجاست که تفاوت وضعیت زن غیرفارس معلوم، و لزوم پرداختن به تبعیضات علیه او بیشتر احساس میشود.

برگرفته از سایت بیژفمینیستلر